

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

ویرایش نهایی	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

درس شجاعت

درس شهامت و شجاعت درسی است که در عرصه‌های گوناگون زندگی، همه به شدت به آن نیازمندیم. نقطه‌ی بارزی که در مقابل شجاعت وجود دارد ترس، جبن، بُزدلی و کم‌دلی است. چیزی که بسیاری از انسان‌ها در ابعاد گوناگون زندگی، به شدت اسیر آن هستند و از آن زیان‌های فراوان متحمل می‌شوند. منشأ بسیاری از بیماری‌های جسمی، ترس و زبونی انسان است؛ چه رسد به بیماری‌های روانی فراوانی که روان‌شناسان در جستجوی ریشه‌های آن به عامل جبن و ترس و زبونی انسان رسیده‌اند.

انسانی که می‌ترسد، انسانی که ترسیده و دچار هراس شده، قدرت به کارگیری ظرفیت‌هایی که در اختیار دارد را از دست می‌دهد. ترس امکان بهره‌مندی از توانمندی‌های وجود انسان را سلب می‌کند. شاید مصداق بارز این را در صحنه‌های نظامی بتوان دید، گرچه در همه‌ی صحنه‌ها مصداق دارد. سربازی که دچار ترس شده است، ولو پیشرفته‌ترین سلاح‌ها را در اختیار داشته باشد، دیگر قدرت به کارگیری آن را نخواهد داشت. ترس، انسان را خلع سلاح می‌کند. توانمندی‌های عظیمی را که خدای متعال در وجود انسان قرار داده است، از کنترل او خارج می‌کند و انسان را در بهره‌مندی از آنها ناتوان و محروم می‌گذارد. بسیاری از ردائل اخلاقی ریشه در ترس دارد. ریشه‌ی ذلت‌پذیری، انظلام و ستم‌پذیری، ترس در برابر ستمگر است. بسیاری از دروغ‌ها ریشه در ترس دارد؛ ترس از تبعات گفتن حقائق. بسیاری از دورویی‌ها و نفاق‌ها از جبن و بُزدلی انسان‌ها ریشه می‌گیرد. اگر اشخاص شهامت ابراز حقیقت را داشتند، نیازمند به دورویی و تزویر نمی‌شدند، نیازمند به نفاق و دوگانه رفتار کردن نمی‌شدند. تملق و چاپلوسی ریشه در ترس و بُزدلی دارد. انسانی که با شهامت، آمادگی روبه‌رو شدن با تبعات حق‌گویی و حق‌طلبی را دارد، نیازی به چاپلوسی و تملق در برابر قدرتمندان یا زراندوزان نخواهد داشت. بسیاری از انسان‌ها به خاطر عامل جبن و ترس، از ابراز اندیشه‌های خود ابا دارند و افکار و نظریات خود را پنهان می‌کنند. چرا که می‌ترسند با فکر، اندیشه و نظر آنها مخالفت شود. گاهی اوقات این قدر ترس عمیق است که حتی به درون انسان‌ها هم سرایت می‌کند و جرأت اندیشیدن به چیزی که دیگران نمی‌پسندند را هم از انسان‌ها سلب می‌کند و سبب می‌شود که انسان قدرت تفکرش را به طور کلی از دست بدهد. نه تنها فکرش را برای دیگران ابراز نکند، حتی جرأت اندیشیدن به چیزی که دیگران قبول ندارند و تأیید نمی‌کنند را هم نخواهد داشت.

چه بسیار افکار و اندیشه‌های سودمندی که به خاطر ترس از بازتاب‌های بیرونی ابراز نشدند و در ذهن صاحبان آن اندیشه ماندند و برای همیشه دفن شدند. و به خاطر ترس و بزدلی اشخاص، جامعه‌ی بشری از آن اندیشه‌های بلند محروم ماند. انسان‌های جبون، انسان‌های ترسو، انسان‌های بزدل به محض این که کوچک‌ترین مخالفتی در برابر اندیشه‌های خودشان احساس می‌کنند، سخن خودشان را تغییر می‌دهند و حرف خود را پس می‌گیرند یا از مواضع عملی خود عقب‌نشینی می‌کنند و در رفتار خود تغییر می‌دهند و رفتار و افکاری را که پیش از آن خود به درستی آن باور داشتند، آن رفتارشان را تغییر می‌دهند و سخن خودشان را بر می‌گردانند؛ چون شهادت مواجه شدن با مخالفت‌ها، و انگشت‌نما شدن‌ها را ندارند. ترس و بزدلی، آزادی و استقلال اراده را از انسان سلب می‌کند و از او موجودی تابع صرف انتظارات دیگران می‌سازد. انسان جبون و ترسو، شهادت عمل کردن به آنچه خود تشخیص داده است را ندارد و به یک مطیع محض انتظارات و توقّعات دیگران، تابع عرف، تابع آداب و رسوم، تابع سنن، آنچه که جامعه می‌پسندد، آنچه که مُد است، آنچه که مورد قبول اجتماع است و آنچه که به اصطلاح جامعه‌شناسان جزو هنجارهای اجتماعی است تبدیل می‌شود. قطعاً چنین آدمی نمی‌تواند در مسیر دین خدا هم حرکت کند.

آدمی که از عکس‌العمل دیگران در برابر رفتارش می‌ترسد، در مسیر دین خدا هم نمی‌تواند حرکت کند.^۱

انسان ترسو، انسانی است که توانایی اعتراف به اشتباهات خودش، توانایی اقرار به عیوبی که در وجودش هست را ندارد. انسانی که جرأت و شهادت اعتراف به ضعف‌ها و اشتباهات خودش را ندارد، طبیعتاً از تصحیح و اصلاح خودش هم باز خواهد ماند. ترس سبب بی‌عملی، سکوت، سازش و محافظه‌کاری در برابر قدرت‌های مفسد و ستمگر و مروج بی‌دینی و تباهی است. انسان ترسو یک موجود محافظه‌کار است. موجودی است که دائماً چرتکه می‌اندازد ببیند نتیجه‌ی ظاهری این اقدام او چه خواهد بود و اگر کوچک‌ترین خطری را احساس کند، از عرصه‌ی مواجهه با آن خطر می‌گریزد. آدم‌های محافظه‌کار، در برابر فسادها و انحراف‌ها، موجودات ساکت و بی‌عمل و سازش‌پذیری هستند و این محافظه‌کاری میوه‌ی ترس آنهاست. ترس از دست دادن یا ترس به دست نیآوردن.

ترس را به دو گونه‌ی عمده می‌توان تقسیم کرد: یک دسته ترس‌های مثبت، ترس‌های منطقی، معتدل و بجا هستند. این‌گونه ترس‌ها سبب می‌شود که انسان در تنظیم رفتارهایی که در نقطه‌ی حال می‌خواهد انجام دهد، دقت بیشتری به خرج

۱- حاج آقای دولابی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمودند: اصلاً آداب و رسوم یک دین مستقلاً است در برابر دین خدا. کسی که تابع آداب و رسوم است دیگر نام پیرو خدا را بر خودش نهد چون وقتی فرمان خدا می‌آید، اول این ملاحظه را می‌کند که آیا جامعه می‌پسندد. نکند این رفتار را هم انجام بدهم بگویند آدم مرتجع، آدم عقب مانده، آدم اُمَل، آدم وایس‌گرا و آدم بنیادگرایی ست. او مطیع خدا نیست؛ او مطیع پسند و عرف و آداب و رسوم جامعه است. انسان ترسو توانایی مواجه شدن با واقعیت‌هایی که مطابق با خواسته‌ها و آرزوها و انتظارات خودش نیست را ندارد یعنی چشم می‌بندد که واقعیت‌هایی را که خلاف آرزوها، آرمان‌ها، خلاف خواسته‌ها و انتظاراتش است، نبیند. او جرأت مواجه شدن با واقعیت‌هایی در وجود خود که خلاف چیزهایی است که او می‌پسندد را ندارد. می‌گریزد، فرار می‌کند، به کنج تاریکی ناآگاهی پناه می‌برد تا با آن واقعیت‌ها مواجه نشود.

دهد و صحیح‌تر عمل کند. اما در برابر این ترس‌ها، ترس‌های منفی هستند که غیرمنطقی، شدید و نابجا هستند که این ترس‌ها موجب می‌شود انسان فلج شود و از اقدام در شرایط حال باز بماند. ما بحث ترس از خدا را در فرهنگ دینمان داریم؛ خوف و خشیت از خدای متعال. خوب می‌دانیم که خدای متعال موجود ترسناکی نیست. ترس از خدا یک معنایش ترس از عیب‌ها، نقص‌ها، کاستی‌ها و کوتاهی‌های خود انسان است. ترس از این است که من به خاطر سستی‌ها، کاهلی‌ها، هوسرانی‌ها و رفتارهای نابخردانه‌ی خود باید کیفرهای شدید و تبعات شدیدی را از جانب خدای متعال متحمل شوم و یا از موقعیت‌ها و نعمت‌های الهی و بالاتر از آن، از محبت خدا، نیل به لقاء و وصال الهی و از راه یافتن به جایگاه مقربان الهی محروم شوم. اینها همگی از مصادیق ترس از خداست.

ترس از خدا، جزو ترس‌های مثبت، منطقی، بجا و معقول است، چرا که چنین ترسی نقش سازنده‌ای دارد و سبب می‌شود که انسان تلاش کند و خودش را از کاستی‌ها، سستی‌ها، آلودگی‌ها و عیوب مبرا کند تا تبعات منفی این عیوب و کاستی‌ها را تحمل نکند. هم‌چنین بتواند به آن نقطه‌های بلند کمال انسانی در بارگاه قرب الهی دست پیدا کند. این ترس، ترس به‌جایی است و آیات و روایات هم فراوان در تأیید آن وجود دارد. قرآن کریم برای خائفین منزلت بالایی قائل است. وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ،^۱ ذَلِكُمْ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ؛^۲ امثال این آیات در قرآن در بحث خوف و خشیت وجود دارد. در برابر این ترس‌های نابجا و ترس‌های غیرمنطقی است که ریشه‌ی این ترس‌ها عمدتاً نگرانی از دست دادن چیزهایی است که انسان در دنیا دارد؛ ثروت، موقعیت اجتماعی، نام و شهرت، پست و مقام، آسایش و راحتی، سلامتی و حتی جان انسان است. ترس از دست دادن چیزهایی که انسان دارد یا ترس دست نیافتن و محروم شدن از چیزهایی که انسان آرزوی دست‌یابی به آنها در عرصه‌ی دنیوی را دارد. این ترس از ترس‌های مخرب و منفی است. ترس از ناکامی و شکست در عرصه‌های مادی و دنیوی، فقر و محرومیت، مرگ، رنج، مصیبت، طرد شدن در جامعه، از دست رفتن وجاهت اجتماعی و امثال اینها، ترس‌هایی است که انسان را از رشد باز می‌دارد و از حیات طیبه محروم می‌کند. این‌گونه ترس‌ها تهدیدی هستند نسبت به بُعد طبیعی انسان، یعنی حیات انسان را تهدید می‌کند. خطرهایی که حیات انسان را تهدید می‌کند، از ترس‌های منفی‌اند. دسته‌ی دیگر تهدید بُعد اجتماعی و روانی انسان است که مربوط به شخصیت و اعتبار دنیوی انسان است. همه‌ی این ترس‌ها ناشی از دل‌بستگی به دنیا است. یعنی ترس از دست دادن یا به دست نیاموردن، ناشی از ترس دل‌بستگی به چیزی است که نگران از دست رفتنش یا طالب به دست آوردنش هستیم و اگر آن مطلوب یا آن خواسته‌ی ما خواسته‌ی دنیوی باشد، در واقع ریشه‌ی ترس ما حبّ دنیا است. وَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛^۳ انسانی که دل در گرو محبت دنیا با جلوه‌های مختلفش دارد به تمامی این ترس‌های

۲- سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۴۶.

۳- سوره‌ی یسین، آیه‌ی ۸.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸.

منفی، ترس‌های مخرب، ترس‌های نامعقول، ترس‌های فلج‌کننده و زبون‌کننده مبتلا می‌شود. تمامی این ترس‌ها میوه‌ی محبت و دل‌بستگی به جنبه‌های مختلف دنیاست. در واقع انسان ترسو انسانی است که برای پرداختن هزینه‌ی حرکت در خط حقیقت و فضیلت آماده نیست. هزینه‌ای که باید بپردازد، ممکن است تحمل خطرات جسمی و جانی باشد، مادی و مالی، یا خطرات اعتباری و اجتماعی باشد.

ترس‌هایی که از آنها به عنوان ترس‌های منفی اسم می‌بریم، معلول بدبینی انسان نسبت به آینده است. در اثر ارزیابی منفی که نسبت به حوادث گذشته زندگی دارد، و لذا بر این اساس دید منفی پیدا می‌کند و آینده را هم آینده‌ی بدی می‌بیند و نگران پیش آمدن چنین آینده‌ای می‌شود. این ترس‌ها یا معلول این بدبینی نسبت به آینده است و یا معلول ناشناخته بودن چیزهایی است که او از آن می‌ترسد. یک طفل خردسال وقتی که وارد اتاق تاریکی می‌شود که هیچ چیز دیده نمی‌شود، دچار ترس‌های موهومی می‌شود. واهمه در این فضای تاریک شروع می‌شود و صحنه‌های مخوفی را در ذهن او خلق می‌کند. اگر کلید اتاق را بزنی و اتاق روشن شود، از آن موجودات ترسناکی که او از شدت ترس در برابر آنها قالب تهی می‌کرد، هیچ خبری نیست. در واقع خود انسان ترسو است که به چیزها هیبت و ترسناکی می‌بخشد و ضعف را به خود تلقین و القا می‌کند و از آن می‌ترسد. در واقع او مغلوب دریافت‌های روانی خود می‌شود. شکست‌های انسان‌ها، بیشتر شکست در درون خودشان تا شکست از قدرت بیرونی است. در واقع از ترس خودشان شکست می‌خورند، نه از نیرومندی دشمنانشان. آن چیزی که فرد را از پا در می‌آورد، نیروی مقابل او نیست، ضعف درونی است که به خود القا و تلقین کرده است. اگر به جای این، شخص به خودش تلقین مثبت کند، یعنی تلقین توانایی و قدرتمندی کند، در او شجاعت ایجاد می‌شود و پیروزی در پی خواهد بود.

شکست‌ها معلول ضعف نشان دادن‌های ما در برابر دشمن، دشواری و مشکلاتی که با آنها مواجهیم است نه خود قدرت آن مشکلات و دشواری‌ها و دشمنان. بنابراین اگر به جای ضعفی که به خود القا می‌کنم، به خود تلقین مثبت کنم و با یک نگاه درست، به توانمندی‌های خود توجه کنم، آن موقع شهامت و دلیری ایجاد می‌شود و به من امکان می‌دهد که از همه‌ی ظرفیت‌ها و نیروهایی که خدای متعال در وجود من قرار داده استفاده‌ی بهینه کنم و بر آن مشکل، بر آن مصیبت، بر آن دشواری و بر آن دشمن به خوبی پیروز شوم و فائق بیایم. انسان می‌تواند ترس از ناشناخته‌ها را با تجربه و تحلیل منطقی، با شناخت درست و با معرفت صحیح از وجود خود ریشه‌کن کند. اگر در فضای ذهن و اندیشه‌ی خودمان هم، کلید چراغ تفکر را بالا بزنیم و با اندیشیدن و آگاهی کسب کردن، فضاهای مبهم را به فضاهای شفاف و روشن تبدیل کنیم، بسیاری از ترس‌هایی که گریبان‌گیر ماست و ما را فلج کرده و از زندگی شیرین و توأم با توفیق و پیروزی محروم کرده، از وجود ما رخت خواهد بست. انسان اگر دیدش، نگاهش و تعبیرش را در مورد سختی‌ها و مصائبی که در زندگی‌اش پیش آمده تغییر بدهد، تمام ترس‌های ناشی از تجربیات تلخ گذشته از وجود او زائل خواهد شد. فقط مهم تغییر دیدگاه است یعنی زاویه‌ی نگاهمان را عوض کنیم. یعنی بفهمیم معنای دشواری‌هایی که در زندگی تحمل کرده‌ایم چیست، و انسان درک کند که دشواری‌های زندگی چیز منفی نیست.

انسان در دل مشکلات خلق می‌شود. قرآن فرمود: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ^۱ رسیدن به لقاء آن محبوب ازلی، میوه‌ی تحمّل دشواری‌ها و سختی‌هاست. فرمود: إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ^۲ تعالی و تکامل انسان، میوه‌ی مواجهه با سختی‌هاست. ابتلائات، نشان دهنده‌ی محبّت خدا به بنده است. البلاءُ للولاء^۳ هرچه محبّت خدا به بنده‌ای بیشتر باشد، بلا یا و ابتلائات آن بنده بیشتر می‌شود. ابتلائات، زمینه‌ساز رشد انسان و بالا رفتن کلاس انسان است. هر چه کلاس شخص بالاتر باشد، امتحانی که برای انتقال به کلاس بالاتر باید بدهد، دشوارتر خواهد بود. پس اگر دشواری‌های بزرگ در زندگی ما رخ نمود، اینها خبر خوشی با خودشان می‌آورند و نشان می‌دهند که خدای متعال کلاس ما را آنقدر بالا دیده که چنین امتحان دشواری را متناسب با سطح ما دانسته است. لذا اولیاء خدا وقتی که دشواری‌ها و سختی‌ها به آنها روی می‌آورد، ابراز مسرت و خوشحالی می‌کردند. برعکس، وقتی که دشواری‌ها پشت می‌کردند و رفاه رو می‌آورد، نگران بودند و می‌گفتند ذَنْبٌ عَجَلْتُ عُقُوبَتَهُ^۴ هنگامی که دشواری‌ها می‌آمد می‌گفتند: مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ^۵ خوش آمدی ای شعار صالحان، ای علامت اهل صلاح. بنابراین باید معنای درست سختی‌ها و دشواری‌های زندگی فهمیده شود و فهمیده شود که در مواجهه‌ی با دشواری‌هاست که انسان می‌تواند به تکامل برسد و انسانی که دشواری‌ها سر راهش نیست به معنای تکامل نیافتن اوست. دانش‌آموزی که امتحانی سر راهش نیست، به معنای عدم رشد اوست و انسانی که هیچ امتحانی در زندگی برایش پیش‌بینی نشده، نشان‌دهنده‌ی این است که اصلاً دانش‌آموز مدرسه‌ی تکامل نیست. همان‌طور که طفلی که هیچ‌گاه نام او را در مدرسه‌ای نوشته‌اند، هیچ‌وقت هم با امتحانی مواجه نخواهد بود. بنابراین اگر انسان معنای درست دشواری‌ها، سختی‌ها و مشکلات را در زندگی خود بفهمد و تعبیر درستی از دشواری‌ها و مشکلات در زندگی به دست بیاورد، دیگر در مواجهه با آنها، دچار ترس و زبونی و جبن و بزدلی نمی‌شود، چون دیگر ارزیابی‌اش منفی نیست که نگاه او را هم به آینده تحت الشعاع قرار دهد و او را به بدبینی و سوءظن نسبت به آینده مبتلا کند و این اضطراب و استرس او را از پا در آورد. ترس از مشکلات و مصائب و ترس از مرگ که یکی از بزرگترین ترس‌هاست و انسان‌ها را به زبونی می‌کشد، با جهان‌بینی الهی به خوبی از وجود انسان رخت می‌بندد.

برای انسانی که از منظر تفکر الهی به عالم می‌نگرد، زندگی دنیوی، عرصه‌ی ترسناکی نخواهد بود. دشواری‌ها و سختی‌های زندگی او را فلج و زبون نخواهد کرد. انسانی که معنای مرگ را فهمیده، مرگ را لحظه‌ی دیدار، حادثه‌ی میمون و

۱- سوره‌ی بلد، آیه‌ی ۴.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۳- گیلانی، مصباح الشریعة، ص ۳۵۶.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۹۹.

۵- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۹۹.

مبارک و لحظه‌ی ملاقات با محبوب ازلی می‌داند و به تعبیری زفاف حقیقی و وصال معشوق ازلی، مرگ اوست. انسانی که معشوقی دارد، حتی معشوق مجازی، آن لحظه‌ای که حجاب‌ها و موانع کنار می‌رود و برای او نسبت به محبوب و معشوقش امکان وصال فراهم می‌شود آن لحظه چقدر برای او دوست‌داشتنی و شیرین است. مرگ را درست فهمیده است، می‌داند که لحظه‌ی مرگ لحظه‌ی دیدار است، لحظه‌ای است که حجاب‌ها کنار رفته است لذا وقتی که سخن از مرگ مؤمن و قبر مؤمن می‌شود، روایات می‌گویند هنگامی که مؤمن را در قبرش می‌گذارند، به او می‌گویند همچون نوع‌رسان تازه در حجله وارد شده، با آسایش خاطر بخواب. نم کنوم العروس؛^۱ پس شب مرگ، شب زفاف و وصال حقیقی مؤمن است. مرگ، ترک کردن مرحله‌ی مادون و مقدمه‌ی تولد در مرحله‌ی مافوق است. همان‌طور که جماد با مرگ جمادی خودش به نبات و گیاه تبدیل می‌شود، همان‌طور که گیاه با مرگ نباتی خودش به حیوان تبدیل می‌شود، همان‌طور که حیوان با مرگ حیوانی خودش به انسان و بشر تبدیل می‌شود، انسان هم با مرگ در مرحله‌ی طبیعی خودش به حیات طیبه‌ی انسانی نائل می‌شود.

این مرگ، مقدمه‌ی تولد است. اگر مرگ‌های قبلی سبب نابودی و خسران بود، مرگی هم که از این عالم وجود دارد سبب خسران و نابودی است. اما مرگ‌های گذشته‌ی ما همه مقدمه‌ی تعالی و تکامل ما بود، یکی از چیزهایی که در این عالم انسان را دچار ترس می‌کند، این است که خودش را مهم‌تر از دیگران می‌پندارد. اگر از هر سختی در این عالم طبیعت می‌ترسم، آدم‌های دیگری هستند که الآن مبتلای به آن سختی‌ها هستند. همان‌طور که برای آنها پیش آمده، برای من هم پیش می‌آید. اگر من خودم را مهم‌تر از دیگران ندانم، حساب خودم را از دیگران جدا نخواهم کرد و برای خودم اهمیت فوق‌العاده و ویژه‌ای قائل نخواهم شد.

همین خودخواهی‌های ماست که ما را از مواجه شدن با مشکلاتی که دیگران اکنون با آنها دست و پنجه نرم می‌کنند، می‌ترساند. لذا اگر این خودخواهی و خود برتری از وجود ما رخت ببندد، قدرت مواجهه با سختی‌ها را پیدا خواهیم کرد. آنچه که ما را خلع سلاحمان کرده، همین است که خودمان را یک موجود ویژه و فوق‌العاده‌ای تعریف کردیم که باید این موجود از معرض آن مصائب و سختی‌ها که دیگران اکنون به آنها مبتلا هستند، مصون بماند. ولی اگر خودمان را هم اهمیت با دیگران تعریف کنیم، آن وقت چنین نگرانی مطرح نمی‌شود.

نکته‌ی دیگر اینکه اگر انسان از پیش، منتظر وقوع حادثه‌ای باشد، در لحظه‌ی وقوع آن حادثه کمتر آسیب می‌بیند. اگر انسان از پیش به خود وعده دهد که این عالم لازمه‌اش موت و حیات، فقر و غنا، بیماری و سلامتی، راحتی و سختی است. آن وقت در لحظه‌ای که با سختی مواجه می‌شود، از رویارویی با آن سختی‌ها اسیر ترس و وحشت نمی‌شود. از امام رضا علیه‌السلام حدیثی نقل شده است که حضرت فرمود: خدای متعال راحتی و عیش را در آخرت قرار داد؛ بشر از سر جهالت و

نادانی در دنیا دنبالش می‌گردد. آن عیش غیرمنقّص و عیش دائمی در این عالم وجود ندارد. اگر این را به عنوان یک واقعیت زندگی پذیرفت، وقتی سختی‌ها، دشواری‌ها، بیماری‌ها و مرگ‌ها پیش می‌آید، از روبه‌رو شدن با آنها دچار وحشت نمی‌شود. تجربه‌های تلخ گذشته‌ی ما برای افسوس خوردن نیست. برای این است که آن را دست‌مایه‌ی بهتر عمل کردن و رفتار کردن در آینده قرار بدهیم. همین‌طور ترس از آینده، یعنی دشواری‌هایی که در آینده ممکن است پیش بیاید، برای این نیست که انسان اسیر ترس بشود و قدرت حرکتش سلب شود. برای تدارک دیدن و آماده کردن خود، در مواجهه با آن مشکلات است. لذا اگر نگاه به گذشته، نگاه یأس‌آفرین شود، نگاه به آینده نگاه اضطراب‌آفرین شود، اما اگر شخص نگاه به گذشته و آینده را دست‌مایه‌ای برای بهتر عمل کردن در حال قرار بدهد، این نگاه ارزشمند است. آن وقت است که می‌تواند از گذشته عبرت بگیرد و برای آینده تدارک ببیند و این دو را با هم گره بزند و رفتار حال خودش را سازمان بدهد. این بهترین نحوه‌ی بهره‌گیری از گذشته و آینده است.

به هر صورت، انسان با رهایی از خودخواهی و دنیاطلبی و به تعبیر دیگر با رهایی از حبّ نفس و حبّ دنیا که دو روی یک سکه است، از چنگال ترس‌های غیرمنطقی و موهوم، نجات یافته و آزادی پیدا می‌کند. انسان موحد، انسانی است که تنها خدا را ضارّ و نافع می‌داند، همه‌ی نفع‌ها را از خدا می‌بیند و همه‌ی زیان‌ها را هم از خدا می‌بیند، جز خدا در این عالم احدی را نافع نمی‌بیند، که لا مؤثر فی الوجودِ الاّ الله؛^۱ و هرچه به او می‌رسد از سود و زیان، راحتی و سختی، موت و حیات، بیماری و سلامتی، فقر و غنا، همه را از جانب خدا می‌بیند. تعبیر زیبای امیرالمؤمنین در مناجات شعبانیه که به خدا عرض می‌کند: الهی بیدک لا بید غیرک زیادتی و نقصی و نفعی و ضرّی؛^۲ خدایا در دست خودت است دست احدی جز تو نیست آن وقتی که چیزهایی که دارم زیاد می‌شود، تویی که زیاد کردی؛ اگرچه به دست یک انسان، اما تو بودی که به دست او این چیز را به من رساندی. و نقصی؛ وقتی از چیزهایی که دارم کاسته می‌شود، چیزی از دستم می‌رود؛ اگرچه یک بشر آمد این را از من گرفت، و یا یک حادثه‌ی طبیعی آن را از زندگی من خارج کرد، این تو بودی که به این وسایل آن را از زندگی من خارج کردی. و نفعی؛ وقتی که سودی عاید من می‌شود، خدایا تویی که این سود را به من رساندی. تلاش، برنامه‌ریزی، هنرمندی و زیرکی من هیچ‌کدام نبود، این تو بودی که به من آن سود را رساندی. و ضرّی؛ وقتی که خسارتی به من وارد شد، این تویی که آن خسارت را به من وارد کردی. احدی جز تو در زندگی من کاره‌ای نیست. بیدک لا بید غیرک؛ دست خودت است، دست احدی جز تو نیست. هرچه می‌شود را تو می‌کنی و هرچه تو می‌کنی نیکو می‌کنی به تعبیر قرآن کریم که فرمود: قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ؛ خدایا تو مالک عالم ملک، تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ؛ هر که قدرت یافت تو دادی، هر که به قدرت رسید تو به او قدرت دادی. وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ؛ هر کس هم از قدرت پایین کشیده شد، تو او را از قدرت پایین کشیدی، وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ؛ هر

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۶.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۶.

کس عزیز شد تویی که او را عزیز کردی. وَ تَذَلُّ مَنْ تَشَاءُ؛ هر که خوار شد این تویی که او را خوار کردی. بِيَدِكَ الْخَيْرُ: همه در دست توست و دست تو هم ید خیر است. یعنی آنچه که می‌کنی نیکوست و آنچه به دست تو جاری می‌شود خیر است. إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛^۱ و تو بر هر کاری توانایی. تو توانایی که در قالب نفع، ضرر، عزت، خواری، سلامتی، بیماری، در قالب چیزهایی متضاد، به یکسان خیر را به بندهات برسانی.

اگر انسان باور کرد که غیر خدا احدی کاره‌ای نیست، هیچ نفعی و هیچ ضاری، هیچ سودرسانی و هیچ زیان‌رسانی جز خدا در زندگی ما وجود ندارد، دیگر ترس از آینده برایش وجود نخواهد داشت. أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ: اولیاء خدا، دوستان خدا، ترس ندارند که در آینده چه خواهد شد، وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛^۲ و نسبت به گذشته‌شان حزن و اندوه و تأسف ندارند. لذا این نگاه توحیدی به زندگی، ریشه‌ی ترس را از وجود انسان می‌کند. انسان را از اسارت ترس نجات می‌دهد. بیم و امید انسان را به یکسان به پیشگاه درگاه الهی می‌برد.

و گر تیغ هندی نهی بر سرش
چنین است آیین توحید و بس

موحد چو در پای ریزی زرش
امید و هراسش نباشد به کس

انسان مؤمن و موحد خود را در کنف حمایت الهی قرار می‌دهد، در پناه امن الهی قرار می‌دهد و این ایمان الهی او را از هر نگرانی محفوظ نگه می‌دارد. معنی ایمان در امنیّت الهی قرار دادن خویش است. خدای متعال فرمود: الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ؛^۳ کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم آلوده نکردند، (جامه‌ی ظلم بر تن ایمانشان نپوشاندند)،^۴ و اینها هستند که امنیّت نصیبشان است. و دیگر هیچ ترسی برایشان وجود نخواهد داشت.^۵

با این نگاه درست است که ترس‌های غیرمنطقی، فلج‌کننده و نابجا، از وجود انسان رخت می‌بندد و شهامت و شجاعت جایگزین آن می‌شود. البته با رخت بر بستن ترس‌های منطقی، به‌جا و معتدل، تهوّر و بی‌باکی غیرمنطقی در وجود حاکم می‌شود. تهوّر، گستاخی، غیرعاقلانه خویش را به خطر زدن، بسیار منفی است، مثل خود ترس مطرود است. آنچه که ما از آن سخن می‌گوییم، شجاعت و شهامت است که میوه‌ی رخت بستن ترس‌های غیرمنطقی، ناب‌ه‌جا، شدید و فلج‌کننده، منفی و مخرب از وجود انسان است که میوه‌ی نگاه درست، خردمندانه و مؤمنانه و موحدانه به زندگی است. انسانی که این‌گونه به زندگی نگاه می‌کند، ترس سراغش نمی‌آید و به جای ترس، شجاعت در وجودش حاکم می‌شود. به‌جای جبن و بزدلی شهامت در وجودش

۱- سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۲۶.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۸۲.

۴- معنای حقیقی این ظلم هم، چیزی جز غیر خدا را کاره دانستن در زندگی نیست. بزرگ‌ترین ظلم این است که ما شریک برای خدا قائل بشویم. إِنَّ الشُّرَكَاءَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ (سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۳) انسانی که غیر خدا را در زندگی خودش کاره می‌داند، شریک فاعلی قائل است.

۵- وَ هُمْ مُهْتَدُونَ و همین‌ها هستند که راه به هدایت بردند و آن شناخت واقعی و حقیقی را از حقایق هستی به دست آوردند.

مستقر می‌شود. انسانی که شهامت و شجاعت دارد می‌تواند از اشتباهات و خرافات خودش، از انحرافات و تباهی‌ها آزاد شود. همه‌ی بدبختی‌های بشر که اسیر خرافه‌ها و باطیل است، از این است که جرأت تجدید نظر در افکارش و پذیرش اینکه آنچه من فکر می‌کردم غلط است را ندارد. همه‌ی این بیراهه رفتن‌ها و انحرافات و آلودگی‌های بشر از این است که جرأت اعتراف به اینکه من خطا کردم و تا اینجا راه زندگی‌ام را اشتباه رفتم و حالا تغییر روش می‌دهم را، نه پیش دیگران حتی در درون خودش ندارد. انسانی که این شهامت را به دست آورد می‌تواند خودش را از اسارت اشتباهات و خرافات، از اسارت انحرافات و فسادها نجات دهد و به پیشرفت و تکامل و تعالی در حوزه‌ی نظری و علمی و در حوزه‌ی عملی و رفتاری دست پیدا کند. اگر در عرصه‌ی اندیشه و علم و نظر، انقلابات فکری را می‌بینید، کار انسان‌های باشهامتی بوده که جرأت تردید کردن در مسلمات فکری دوران خود را به خودشان داده‌اند. از مورد تمسخر واقع شدن نترسیده‌اند و اگر اصلاحاتی در جوامع بشری می‌بینید، اگر انسان‌هایی را می‌بینید که توانسته‌اند تحولات بزرگ در زندگی خود و دیگران ایجاد کنند و در مسیر تعالی و تکامل، زندگی خودشان را متحول کنند، از همین شهامت و جرأت است. راه اعتراف به اشتباهات گذشته و پذیرش این است که من در گذشته خطا می‌کردم و الآن آماده‌ام که روشم را تغییر بدهم. این شهامت میوه‌های بسیار شیرینی برای انسان به بار می‌آورد.

آزادی از یوغ ستمگران و قدرت‌های زورگو، میوه‌ی شهامت انسان‌های دلیر و دلاوری بود که خطر کردند، از تهدیدها، دشواری‌ها، جان باختن در راه استقرار عدالت و حقیقت نترسیدند و به میدان رویارویی با قدرت‌های فاسد و ستمگر آمدند و بشر را از یوغ ستمگران و مستبدان آزاد کردند. استقلال در فکر و عمل در عرصه‌ی زندگی و رهایی از رسوم و عرفیات غلط رایج از میوه‌های شیرین این شجاعت و شهامت است. انسان‌های با شهامت به راحتی می‌توانند به عرف و سنت غلط رایج در جامعه‌ی خودشان نه بگویند و از اینکه متفاوت با دیگران عمل کنند، نترسند. اگر اندیشه‌ی من مرا به چیزی که درست‌تر است، رهنمون شده، چرا بترسم از اینکه آن چیز درست‌تر را عمل کنم؟ شهامت و شجاعت این آزادی، استقلال و اراده‌ی آزاد در صحنه‌ی عمل را نصیب انسان می‌کند. عزت و کرامت نفس، میوه‌ی شجاعت است. انسان شجاع است که تن به ذلت و خواری نمی‌دهد، خودش را به هیچ‌چیز نمی‌فروشد. نه تطمیع‌ها و نه تهدیدها نمی‌توانند او را از عظمت‌های خود محروم کنند و در برابر زبونی و ذلت تسلیم کنند و به خواری و ستم‌پذیری بکشانند. انسان باشهامت انسانی است که می‌تواند همه‌ی ظرفیت‌های نهفته‌ی وجود خود را به خوبی و به طور کامل در مسیر تعالی و سعادت خود و دیگران به کار گیرد. شجاعت و شهامت نعمت بزرگ الهی است. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود: الشُّجَاعَةُ نُصْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَ فَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ؛ شجاعت پیروزی نقد و حاضر است و فضیلت آشکار و ظاهر. انسان شجاع، انسان پیروز است. از دیدگاه اسلام، عرصه‌ی ارزیابی پیروزی و شکست،

صحنه‌های بیرونی نیست، صحنه‌های درونی است. انسان پیروزمند انسانی است که در درون خود پیروز شده اگرچه در بیرون کشته شده، شهید شده، از پا در آمده، به زندان کشیده شده، و یا شکنجه شده است. انسانی که توانسته در برابر جهل خود، در برابر هوای نفس، منیت‌ها و خودخواهی‌ها، وسوسه‌ها و تمنیات نفسانی خود، مردانه بایستد و آنها را در هم بشکند و به فضیلت‌ها و حقیقت‌ها پای‌بند بماند، این انسان، پیروز است اگرچه در ظاهر کشته شده باشد یا به اسارت کشیده شده باشد. و انسانی که در صحنه‌ی درون شکست خورد، اسیر جهل و هوس و خودخواهی و وسوسه‌های شیطانی و نفسانی خود شد، این انسان شکست خورده است؛ اگرچه به صورت ظاهری در صحنه‌ی بیرونی، قدرت هم به دست آورده باشد و مخالفان خود را هم سرکوب کرده باشد. انسانی که در درون خودش پیروز است و پیروزی‌اش تقد است. انسان شجاع انسانی است که برای دستیابی به پیروزی منتظر پایان مبارزه نیست. این پیروزی در وجود او آشکار است.

با این مقدمه‌ای که برای بحث گفتم، شجاعت میوه‌ی درخت عقل و ایمان است. عقل سلیم و نیرومند و ایمان راسخ و راستین، انسان شجاع می‌سازد. حالا که با این مقوله آشنا شدیم می‌خواهیم به عرصه‌ی عاشورا نگاه بیندازیم. جلوه‌های زیبای شهامت و شجاعت را در عرصه‌ی عاشورا می‌بینیم. ابتدا باید بدانیم که جنایت‌ها در تاریخ بشر مرعوبیت به دنبال آوردند. جنایت‌های بزرگ بسیاری از آدم‌ها را مرعوب کرده‌اند، انسان‌ها را ترسانده‌اند. ولی در برابر، شهادت‌ها به جوامع بشری شهامت و آمادگی بخشیده‌اند. انسان جنایتکار خوف را به دل‌ها وارد می‌کند و انسان شهادت‌طلب، روح شهامت و شجاعت را در جامعه می‌دمد و جامعه‌ی مرده و زبون را زنده می‌کند و به آن آزادگی می‌بخشد. فرق بین خودکشی، شهامت و شجاعت‌طلبی همین است که غربی‌ها نتوانستند هضمش کنند و برخی از غرب‌باورهای جامعه‌ی ما هم، هم‌صدا با غربی‌ها، شهادت‌طلبی را نوعی افتخار غیر عقلایی ارزیابی کردند. فرق این دو همین است.

انسانی که خودکشی می‌کند، خودکشی‌اش ناشی از عجز و جهلش است. خودکشی یعنی ابراز ضعف و زبونی در برابر دشواری‌ها و مشکلات و دشمنان. اما شهادت‌طلبی انسان، ناشی از قدرت روحی و معرفت و آگاهی‌اش است. بین این دو بسیار تفاوت است. در واقع شهید با ریختن خون خود در راه حق و عدالت، به خون خودش ارزش می‌بخشد. این خونی که ممکن است در یک تصادف رانندگی بریزد، این خونی که ممکن است در اثر یک بریدگی از دست انسان جاری شود، انسان شهادت‌طلب با شهادت خود، خون خود را ارزشمند می‌کند و به آن خون قیمت می‌بخشد. تمام کارهای ارزشمندی که در طول تاریخ بشری در جوامع انسانی اتفاق افتاده است، همه‌ی تلاش‌ها و تکاپوهای علمی، همه‌ی خلاقیت‌ها و آفرینش‌های هنری، همه‌ی کارهای خیریه و انسان‌دوستانه، تمام کارهای ارزشمند در سایه‌ی حاکمیت امنیت و عدالت در جوامع تحقق پذیرفته است. اگر جامعه، ناامن باشد، هنرمندان فرصت خلاقیت‌های هنری نخواهند داشت، اندیشمندان فرصت تفکر آزاد علمی نخواهند داشت، حتی انسان‌های خیر و نیکوکار عرصه‌ی مساعد و آماده‌ای برای خیراندیشی‌ها و خیرخواهی‌هایشان در حق دیگران نخواهند داشت. آن چیزی که این فضای امن و سرشار از عدالت را ایجاد می‌کند، خون شهیدی است که با شهامت خود

به عرصه‌ی رویارویی با ناامنی‌ها و ستم‌ها وارد شده و به مبارزه‌ی با آنها پرداخته است. لذا تمامی هنرمندان، اندیشمندان، متفکران، خیرخواهان و انسان‌دوستان، در خدماتشان مدیون خون شهیدند. مدیون انسان‌باشمندی که نترسیده و خطر کرده و برای دیگران چنین بستر مساعدی را به قیمت فدا کردن جان خود فراهم کرده است. هرچه انسان در راه خدا بدهد، جاودانه می‌شود. پول را در راه خدا، انفاق کند، این پول ماندگار می‌شود. اگر هزینه‌ی خودش می‌کرد لباسی بود که کهنه می‌شد، پاره می‌شد، غذایی بود خورده می‌شد و تمام می‌شد. اما وقتی در خدا انفاق کرد، این پول جاودانه شد. شهید خون خویش را در راه خدا می‌دهد و خونش جاودانه می‌شود. انسان باشهامت وقتی به میدان شهادت طلبی می‌آید، خون خویش را جاودانه می‌کند.

در طول تاریخ افراد دو نوع کشته شده‌اند: یک دسته مقتول‌های منفعل، یعنی کسانی که مرگ به سراغ آنها آمده و آنها را انتخاب کرده است. حادثه‌ای پیش آمده و اینها را از پا در آورده است و ... اما در برابر آنها مقتول‌های فعال وجود دارند. یعنی کسانی که خودشان مرگ را انتخاب می‌کنند و به استقبال آن می‌روند. شهید چنین فردی است.

امام حسین علیه‌السلام تعبیر زیبایی راجع به اصحاب خودش دارد. حضرت فرمود: **آثَرُوا الْمَوْتَ**:^۱ اینها مرگ را انتخاب کردند. دو نوع مسلمانی داریم: یک نوع مسلمانی راحت‌طلبی، بزدلی و محافظه‌کاری یعنی در کنج امن و آسایش مسلمانی کردن. در یک فضای ساکت و آرامی نماز بخوانیم، ذکر بگوییم، در خانقاهی حلقه‌ی ذکر بگیریم، سماع درویشی بکنیم، در کنج مسجدی به عبادت مشغول شویم؛ همین و بس. این مسلمانی محافظه‌کارانه، مسلمانی بزدلانه و ترسوفتانه، مسلمانی راحت‌طلبانه و آسایش‌طلبانه، این یک نوع مسلمانی است. در مقابل مسلمانی شهادت‌طلبانه، مسلمانی توأم با خطر کردن و پذیرش دشواری‌ها، مسلمانی با شهامت و شجاعت است که این هم یک نوع مسلمانی است. مکتب عاشورا درس مسلمانی راستین به انسان می‌دهد. اصحاب اباعبدالله علیه‌السلام خودشان با آزادی کامل و با آگاهی مرگ را انتخاب کردند. آنها در شرایطی نبودند که در محاصره قرار داشته باشند. بله حرّ بن یزید ریاحی لشکر امام حسین علیه‌السلام را محاصره کرد. چون ابن‌زیاد به او نامه نوشت که **جَعَجَعَ بِالْحُسَيْنِ**:^۲ یعنی اینها را زمین‌گیر کن. یک کاری کن که نه راه پیش داشته باشند نه راه پس. نه بتوانند به سمت کوفه بیایند نه بتوانند برگردند. حرّ هم همین کار را کرد. منتها این یک محاصره یک طرفه بود. یعنی طوری راه را بسته بود که کسی نتواند از کوفه یا از جای دیگری بیاید و به لشکر امام حسین علیه‌السلام ملحق شود. اما از آن طرف راه باز بود. یعنی

هر کس می‌خواست از امام حسین جدا شود راه برایش باز بود، هیچ مانعی هم وجود نداشت. پس اصحاب امام حسین علیه‌السلام در یک محاصره‌ی تنگاتنگ قرار نگرفتند که نتوانند از عرصه‌ی خطر فرار کنند.^۱

شب عاشورا امام حسین علیه‌السلام نه تنها فرمودند که من بیعتم را برداشتم، حتی توجیه برایشان درست کرد که نزد دیگران هم بتوانند خودشان را تبرئه کنند. فرمودند بیاید هر کدام دست یکی از زن و بچه‌ی مرا بگیرید و بروید، که اگر کسی به شما گفت که چرا حسین را تنها گذاشتید، شما توجیه داشته باشید. بگویید ما زن و بچه‌ی امام حسین علیه‌السلام را نجات دادیم. ماندن اینها چقدر باارزش است. اینها خودشان مرگ را انتخاب می‌کنند. یعنی نه محاصره‌ی دشمن آنها را زمین‌گیر کرد و چاره‌ای جز جنگیدن و خطرپذیری برایشان نگذاشت، نه در رودرپایستی و محدودیت و معذوریت در برابر دوست قرار داشتند. چون امام حسین علیه‌السلام بیعت را از روی دوششان برداشت. خبر کشته شدن مسلم بن عقیل در بین راه وقتی که هنوز به کربلا نرسیده بودند به حضرت رسید. حضرت بلافاصله خبر را برملا کردند. اصحابشان را صدا زدند و گفتند مرگ در انتظار ماست. هر کس می‌خواهد برگردد از همین جا برگردد. نه در رودرپایستی دوست ماندند و نه در محاصره‌ی دشمن. بلکه در مورد کشته شدن و شهادت یک انتخاب صددرصد آزاد و دلاورانه کردند.

جلوهای آغازین این شجاعت را در نامه‌ی مفصلی که حضرت به معاویه نوشت و در مورد نیت پلیدی که برای جانشینی یزید در ذهن می‌پروراند، به او پرخاش کرد، را می‌توان دید. پاسخی که حضرت در جریان حج به معاویه دادند، اوج دلیری و شهامت در بیان حقیقت و پرخاش به یک ستمگر غاصب را نشان می‌دهد. وقتی که معاویه برای بیعت گرفتن برای یزید پسرش به مدینه آمد، حضرت یک خطبه‌ی غراء و دلاورانه در برابر معاویه در مورد جانشین کردن یزید و بیعتی که معاویه می‌خواست برای خلافت یزید از حضرت بگیرد، ایراد کردند. این شجاعت و شهامت در زندگی حضرت نمونه‌های فراوانی دارد. هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در مکه بودند نامه‌ای خطاب به بنی‌هاشم نوشتند و آنها را برای شرکت در این نهضت عظیم دعوت کردند. ایشان در آن نامه می‌نویسند: در دعوت‌نامه‌اش، بنی‌هاشم را دعوت می‌کند برای اینکه بیایند و با او همراهی کنند، اما می‌گوید: *مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتَشْهَدَ*؛ هر کس به من ملحق شود شهید خواهد شد و با این حرکت خودش شهادت‌طلبی کرده است. و *مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ*؛ فرمودند: گمان نکند اگر کسی به من نپیوست و در برابر ظلم و ستم دستگاه یزید سکوت کرد، پیروزی به دست می‌آورد. شکست خورده‌ی واقعی آن فرد است. چرا که عرصه‌ی واقعی ارزیابی پیروزی، شکست درون انسان‌هاست نه بیرون. یعنی خفت و خواری تن دادن به بیعت با یزید اوج شکست است اگرچه توأم با

۲- در داستان طارق بن یزید، طارق وقتی که خودش را در آن اوضاع خطر دید، چه کار کرد؟ تمام پل‌های پشت سر را خراب کرد، تمام راه‌های برگشت را از بین برد. بعد به سربازانش گفت: حالا یا مردانه می‌جنگید و دشمن را از پا در می‌آوردید، یا اینکه می‌مانید و دشمن می‌آید شما را می‌کشد. این‌طور ایستادگی آن‌قدر باارزش نیست، چون راهی جز مبارزه ندارند.

آسایش و سلامت و راحتی و رفاه باشد. و عزت ستم ناپذیری و پرخاش کردن بر سر ستمگران، اوج پیروزی است اگرچه با تحمل تیغ و تیرها و شهادت‌ها باشد.

هنگامی که حضرت قصد کردند که از مکه حرکت کنند فرمودند: **خُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَوَلِدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جِيدِ الْفَتَاةِ**: مرگ یک واقعیت است، مرگ همچون گردنبندی است که بر گردن دخترکان جوان افتاده و جای این گردنبند روی سینه‌ی آنها نقش بسته است، مرگ هم بر فرزند آدم، همین‌گونه حتمی و مسلم شده است **خُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَوَلِدِ آدَمَ فَخِيَ الْقِلَادَةَ عَلَىٰ جِيدِ الْفَتَاةِ**؛ بعد فرمود: و ما اولهتی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف: چقدر من وله و اشتیاق دارم برای ملحق شدن به گذشتگان خودم، به پیغمبر، به امیرمؤمنان، به امام مجتبی و حضرت زهرا صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین. اشتیاق من در وصال به آنها از راه نیل به شهادت و دست‌یابی به مرگ، همچون اشتیاق یعقوب در وصال به یوسف، فرزند گم‌شده‌اش است. بعد فرمود: **وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ اَنَا لَا قِيَهَ؛** از پیش برای من قتلگاهی انتخاب شده است که من آگاهانه و آزادانه به ملاقات آن لحظه‌ی قربانی می‌روم. **كَأَنِّي بَاوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عَسَلَانِ الْفَوَاتِ بَيْنِ الْنَوَافِيسِ وَ الْكِرْبَلَا**؛ فرمود: گویا من اکنون می‌بینم.^۱ فرمود: من می‌بینم که این درندگان رگ و پی مرا در بیابان‌های کربلا بین نوایس و کربلا از هم می‌گسلند. بعد فرمود: **وَ مِنْ كَانِ فِينَا بِأَذْلًا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ نَفْسِهِ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا** ان شاء الله: ^۲ حالا هر کسی آمادگی دارد که خون قلب خودش را در راه ما بذل کند و تن به لقاء خدا سپرده و آمادگی شهادت و مرگ را دارد فلیرحل معنا؛ این‌گونه آدم‌ها با ما راه بیفتند و همراه ما بیایند. **فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا** ان شاء الله: من خودم فردا صبح راه خواهم افتاد. اگر کسی هم نیاید من تنهایی می‌روم. قرآن فرمود: **إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ إِنْ تَقَوْمُوا لِلَّهِ مَثْنِي وَ فُرَادِي**: ^۳ حتی اگر یک یار هم پیدا نکردی در قیام در راه خدا فرادی - تنهایی - قیام کن. و امام حسین علیه‌السلام این را می‌گوید. می‌گوید اگر هیچ‌کس هم نیامد **فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا** ان شاء الله؛ یا در همان منزل بین راه که بشر بن غالب که از کوفه می‌آمد رسید، حضرت پرسیدند از کوفه چه خبر؟ عرض کرد **خَلَّفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَ السُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ**: ^۴ من در حالی کوفه را پشت سر گذاشتم و ترک کردم که دل‌های کوفیان با تو بود، یعنی قلباً حقایقیت تو مورد باور آنها بود، **وَ السُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ**؛ اما شمشیرهایشان با بنی‌امیه بود. بعد امام حسین علیه‌السلام فرمود **صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ**؛ درست می‌گوید، این سخنش حق است.

۱- کآئی برای ماست وگر نه اینکه گویا دارم می‌بینم نیست. حضرت مثل روز روشن می‌دیدند. برای اولیاء خدا زمان حجاب نیست، گذشته و حال و آینده برایشان همزمان موجود است.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۳- سوره‌ی سبا، آیه‌ی ۴۶.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

سپس فرمود: **انَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ؛^۱ و يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ؛^۲** خداوند آنچه مشیتش باشد عملی می‌کند و طبق اراده‌ی خودش حکم را جاری می‌کند. یعنی با آگاهی و دلاورانه به سمت صحنه‌ی مرگ می‌رود یا آنجایی که حرّ جلوی حضرت را گرفت، حضرت برگشتند به حرّ فرمودند: **افبالموت تُخَوِّفُنِي؛** با مرگ من را می‌ترسانی؟ و هل يعدوا بكم الخطابُ ان تقتلونني:^۳ آیا اصلاً کاری بیش از کشتن من از شما بر می‌آید؟ لیس شأنی من يخاف الموت؛ من آدمی نیستم که از کشته شدن بترسم، از مرگ بهراسم. ما اهون الموت على سبيل نيل العزّ و احياء الحق:^۴ در راه حفظ عزّت و احیاء حقیقت تحمّل مرگ چه آسان و گوارا و ساده است. یا در روز عاشورا سخنرانی که حضرت دارند. ابیاتی را می‌فرمایند:

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمَا وَ إِنْ نُهَزِمَ فَعَبِيرٌ مُهَزَّمِينَا؛ می‌فرمایند: اگر ما در این کارزار پیروز باشیم که در گذشته هم پیروز بودیم و اگر در این کارزار شکست بخوریم باز هم شکست خورده‌ی واقعی نیستیم. پیروزی حقیقی و باطنی دست ماست. کسانی که به ظاهر ما را در هم می‌کوبند، شکست خورده‌اند.

وَ مَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَ لَكِنْ مَنَائِنَا وَ دَوْلَةٌ آخِرِينَا؛^۵ فرمود: ترس از شئون ما نیست، ما آدمی نیستیم که تن به ترس داده باشیم. اگر هم کشته بشویم، حوادثی است که رخ داده و سودی به دیگری رسیده است.

فقل لشامتين بنا افيقوا سيلق الشامتون كما يقينا؛ فرمود: بروید به آن کسانی که ما را شمات می‌کنند بگویند که یک لحظه درنگ کنید، یک لحظه به خودتان برگردید، یک لحظه فکر کنید، سيلق الشامتون كما يقينا همین مرگی که امروز به ملاقات ما آمده، به زودی به ملاقات شماتت‌گران هم خواهد آمد. مگر آنها گریز و مفرّی از مرگ دارند؟

إذا ما الموت رُفِعَ عن الناس اناخ بآخرينا؛ اگر مرگ از گروهی روی بر می‌گرداند به گروهی دیگر رو می‌کند. هیچ‌کس از مرگ مصونیت ندارد. پس چرا ما از مرگ بترسیم؟ یا در جای دیگر فرمود: **أما و الله لا أجيبهم إلى شيءٍ ممّا يريدون حتّى ألقى الله و ان مخضّبٌ بدمي؛** به خدا سوگند من خواسته‌ی اینها را اجابت نمی‌کنم و در برابر ظلم و زور و ستم اینها تمکین نمی‌کنم و آنچه که اینها اراده کردند را پذیرا نمی‌شوم تا جایی که به ملاقات خدا نائل بشوم در حالی که با خون خویشتن خضاب کرده‌ام و محاسنم گلگون شده است. یا باز حضرت فرمود: **لَوْ لَمْ يَكُنْ مُلْجَأٌ وَ لَا مَأْوَى لَمَّا بَايَعْتُ يَزِيدَ بِنَ مُعَاوِيَةَ؛^۶** به خدا سوگند اگر در همه‌ی دنیا هیچ ملجأ و مأوایی، هیچ پناهگاهی، هیچ قرارگاه امنی، هیچ نقطه‌ی آسوده‌ایی برای من وجود نداشته باشد، باز هم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم. اینها جلوه‌های شہامت و شجاعت و دلیری در وجود مقدّس

۵- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۸.

۶- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱.

۷-

۸-

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

اباعبدالله الحسين عليه السلام است در مورد یاران و اهل بیت اباعبدالله هم داستان همین است وقتی دست چپ برادر دلاور اباعبدالله - عباس بن علی علیه السلام - هم در صحنه‌ی کارزار با ضربت شمشیر دشمن قطع شد. این ابیات را حضرت خواندند:

یا نفس لا تخشی من الکفار و أبشری برحمة الجبار؛ فرمودند: ای نفس نکند از کفار بترسی. (به خود تلقین می‌کند).^۱ و أبشری برحمة الجبار؛ ای نفس من بشارت باد بر تو، به رحمت پروردگار که هم جبران کننده‌ی هر خسارت و مصیبتی است که بر دستانت وارد شده و هم به اعتبار دیگری در برابر دشمنان خدا جبار است مع النبی السید المختار؛ و تو به این رحمت پروردگار نائل می‌شوی، همراه پیامبر که سید برگزیده و سرور برگزیده‌ی خدای متعال است. قد قطعوا بغيهم یساری؛ با ظلم و ستمشان دست چپ من را قطع کردند. فأصلهم یا رب حر النار؛^۲ پس ای پروردگار من! داغی آتش دوزخ را به اینها بچشان. این روح شهادت و شجاعت عباس بن علی علیه السلام است. در مسیر راه حضرت اباعبدالله علیه السلام که به سوی کربلا می‌آمدند در نقطه‌ای سر خود را روی زمین مرکبشان گذاشتند و چند لحظه‌ای حالت خواب به حضرت دست داد. بعد حضرت سرشان را بلند کردند و کلمه‌ی استرجاع را به زبان جاری کردند. انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین؛ حضرت علی اکبر علیه السلام نزدیک مرکب امام حسین علیه السلام بود. عرض کرد پدرجان چه شده کلمه‌ی استرجاع به زبان جاری کردید؟ حضرت فرمود: انی خَفَّتْ براسی فَعَنَ لى فارس و هو یقول؛ القوم لیرون والمینا یا تسری الیهم؛ من همین که سرم را روی این زمین مرکب گذاشتم، خواب من را در ربود و دیدم که سواری پشت سر ما می‌گوید که این گروه حرکت می‌کنند و مرگ اینها را تعقیب می‌کند. فَعَلِمْتُ أَنَّهُا انْفُسُنَا نُعِيت إِلینا؛ و از این سخن فهمیدم که دیگر مرگ در انتظار ماست و ما داریم به سوی مرگ می‌رویم. حضرت علی اکبر علیه السلام به پدر عرض کردند: لا اریک الله بسوء؛ پدر هیچ وقت ناراحتی و بدی و مشکلی نبینی. خدا هیچ وقت به تو سختی و بدی نشان ندهد. السنا علی الحق؛ پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: بلی یا بُنی! و الذی الیه مرجع العباد؛ بله ای پسر! ای پسرکم! قسم به آن کسی که بازگشت همه‌ی بندگان به سوی اوست ما بر حقیم. حضرت علی اکبر علیه السلام به پدر عرض کرد: اذاً لا تُبالی بالموت؛ در این صورت دیگر پس کشته شدن چه اهمیتی دارد؟ اذاً لا تُبالی ان تموت مُحَقِّین؛ در شرایطی که ما محقیم و حق با ماست دیگر چه گریز و ترس و نگرانی از کشته شدن داشته باشیم؟ که امام حسین علیه السلام فرمود: جَزَاكَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرَ مَا جَزَا وَكَدًا عَنِ وَالِدِهِ؛^۳ ای پسرم بهترین پادشاهی را که هر پدری ممکن است به فرزندش بدهد خدا از جانب من نصیب تو کند. امام حسین علیه السلام در مورد اصحابشان فرمودند: و اللهُ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَقْعَسَ يَسْتَأْنَسُونَ بِالْمَنِيَّةِ دُونِي اسْتِنَاسَ الطِّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمِّهِ؛^۴ اصحاب را محک زدم. می‌دانم اینها

۳- اینکه گفته می‌شود به خودمان تلقین شجاعت و قوت کنیم، شجاع می‌شویم، مصداقش این است.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۱- خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۲۶.

اینها ذره‌ای از کشته شدن ترس ندارند. کوچک‌ترین بی‌وفایی در اینها مشاهده نمی‌شود. اینها به مرگ انس دارند، همان‌گونه که طفل شیرخوار به پستان پرشیر مادرش انس دارد. اینها اوج صلابت و غرندگی‌اند. الاشوس الاقص؛ روز عاشورا بعد از اینکه از طرف دشمن تیرباران انجام شد حضرت به اصحابش خطاب کردند و فرمودند: قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ: ای یاران من! رحمت خدا بر شما، برخیزید. به سوی مرگی که گریزی از آن نیست. یعنی باز همان برخورد با واقعیت‌ها. فرار نکردن از واقعیت‌ها. به درستی که این تیرها رسولان و پیام‌آوران این قوم ستمکار به سوی شما هستند. و بعد از شهادت آنها هم حضرت فرمود: أما والله لا أجيئهم إلى شي مما يريدون حتى التقى الله تعالى و أنا مُخَضَّبٌ بدمي: ^۱ به خدا سوگند، ای یاران وفادار من! ای اهل بیت وفادار من! که این‌گونه شهید و تکه‌تکه شدید، به خدا سوگند اینها اراده کرده‌اند و طالبش هستند که من را به زبونی و خواری و تسلیم و سکوت و سازش و تأیید ظلم و فساد و بی‌دینی و کفر حاکم بر دستگاه بنی‌امیه بکشند، ولی به خدا قسم خواسته‌های اینها را اجابت نمی‌کنم تا اینکه به ملاقات پروردگار نائل شوم در حالی که محاسنم با خون خضاب شده باشد.

امیدواریم خدای متعال به ما توفیق تأسی به شهادت و شجاعت و دلیری را که در صحنه عاشورا موج می‌زند عنایت بفرماید و در صحنه‌ی رویارویی با همه‌ی دشواری‌ها، مشکلات، سختی‌ها، محرومیت‌ها، خطرها، دشمنان و مخالفان یک لحظه به صحنه‌ی عاشورا فکر کنیم و شهادت و دلیری را در خود احیاء کنیم و از خودمان سستی و زبونی و ضعف و ناتوانی نشان ندهیم.